بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب:

[بحث جیب‌بری 2](#_Toc425164101)

[احتمالات در این مسئله 2](#_Toc425164102)

[رجوع به روایات 3](#_Toc425164103)

[قاعده تبدیل 4](#_Toc425164104)

[قول به تفصیل در این مسئله 5](#_Toc425164105)

[حل مشکل سندی این روایات 5](#_Toc425164106)

[احتمالات در روایت سابق 6](#_Toc425164107)

[حل تعارض با قرائن درونی 6](#_Toc425164108)

[منظور از فتاوای متأخرین در این مسئله 7](#_Toc425164109)

[جمع‌بندی 7](#_Toc425164110)

# بحث جیب‌بری

مسئله دهم در شرایط مسروق، بحث جیب‌بری است و اینکه اگر کسی جیب کسی را، در خیابان در مجامع عمومی زد، آیا این هم مشمول حد سرقت و قطع ید هست یا نیست؟ متن مسئله طبق ترتیب عبارت تحریر، این‌طور است که، اگر مسروق در حرز است، به نحوی صدق حرز می‌کند، مثال می‌زنند برای این، مثل اینکه این مال مسروق در جیبی باشد که زیر لباس است، جیب داخل باشد. یا اینکه زیبی دارد، قفل کرده، بسطی دارد، سنجاقی که به‌هرحال صدق حرز می‌کند. جیب داخل نیست، جیب رو است، اما در روی آن چیزی دارد که صدق حرز می‌کند. اینجا قطع ثابت می‌شود.

اما اگر از جیب روی لباس است و زیبی قفلی که حرز باشد، نداشته باشد، لا یقطع. می‌گویند اگر جیب در درون لباس او باشد، این هم قطع است. اینکه این را تکرار کردند، یک نکته‌ای دارد که در بحث روشن می‌شود. می‌فرمایند ملاک در اینکه قطع ید در جیب انجام بشود، یا نشود، این است که حرز ثابت بشود. هر جا که این جیب از نظر عرفی در حرز است، یک نوع صیانتی دارد که حرز در آن صادق است، قطع ید است و اگر حرز ثابت نباشد، قطع ید نیست. این متن مسئله است در تحریر، مسئله دهم.

اگر کسی، در خیابان، در مجامع عمومی، جیب کسی را زد، آیا این هم، مشمول حد سرقت و قطع ید هست یا خیر؟

**ذهب السید الإمام قدس سره: «لو سرق من جیب إنسان فإن کان المسروق محرزاً، کأن کان فی الجیب الذی تحت الثوب أو کان علی درب جیبه آلة کالآلات الحدیثة تحرزه، فالظاهر ثبوت القطع، و إن کان فی جیبه المفتوح فوق ثیابه لا یقطع، و لو کان الجیب فی بطن ثوبه الأعلی فالظاهر القطع، فالمیزان صدق الحرز، و هو المختار.»[[1]](#footnote-1)**

پس، اگر دزدی، از جیب درونی باشد، قطع ید ثابت است. و ملاک، در اینکه قطع ید در جیب، انجام شود، یا نشود، این است که، حرز ثابت بشود. هر جا که جیب، از نظر عرفی در حرز است، نوعی از صیانت دارد که حرز، در آن صادق است، قطع ید است.

## احتمالات در این مسئله

سه احتمال، در این مسئله است که، شاید برخی از آن‌ها قائل نشود، اما احتمال دیگری است که، گفته شود؛ کسی که جیبی را می‌زند، برای او، قطع یدی نخواهد بود. حداقل ظاهر عده‌ای از قدما، مثل شیخ، همین است که قطع ید، در اینجا نیست، عباراتشان هم متقن است. اما، این احتمال که بگوییم؛ قطع ید، در اینجا به طور مطلق، جاری شود، قائلی ندارد و تنها، در حد یک احتمال است.

اما، در احتمالی که قائل به تفصیل است؛ اگر جیب، داخل باشد یا جیبی است که حرزی دارد، در این مورد، قطع ید ثابت است. اما اگر جیب، جیب ظاهری و روی لباس باشد، در آن، قطع ید نیست. قول مشهور بین متأخرین نیز، همین است.

می‌شود گفت که سه احتمال است که بعضی‌اش شاید قائل نداشته باشد در اینجا مطرح است؛ یک احتمال این است که بگوییم که کسی که جیبی را می‌برد، و برای جیب‌بر قطع ید نیست، لا قطع علیه، این یک احتمال است که قائل هم دارد. حداقل ظاهر عده‌ای از قدما مثل شیخ همین است که قطع ید نیست، عباراتشان هم متقن است. احتمال دوم این است که بگوییم قطع ید دارد به طور مطلق، این احتمال که بگوییم قطع ید دارد به طور مطلق، قائلی ندارد. در حد یک احتمال است. اما احتمال سوم که این قائل دارد، یعنی قول دوم است، همان چیزی است که حداقل در متأخرین مشهور است و آن تفصیل است. که اگر همینی که در بحث تحریر آمده است؛ اگر جیب داخل است یا جیبی است که حرزی دارد، قفلی دارد، بسطی دارد، این یقطع، دست قطع می‌شود. اما اگر جیب، جیب ظاهری است و روی لباس هم هست، این در آن قطع ید نیست.

## رجوع به روایات

ظاهر کلام مرحوم آقای خویی در مبانی تکمله این است که قطع نیست. ایشان عنوان مسئله را طرح کردند، آن است که لا قطع اما ظاهر حضرت امام و بسیاری از متأخرین مثل خود آقای فاضل و بزرگانی از این قبیل تفصیل است. این طرح مسئله است بر کسی که جیب کسی را می‌برد، این اختلاف بین دو قول است، سه احتمال و دو قول وجود دارد، عمده بحث این است که برگردیم به روایات و ببینیم که حاصل خود روایات چیست؟

**سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یقُولُ: «یقْطَعُ النَّبَّاشُ وَ الطَّرَّارُ، وَ لَایقْطَعُ الْمُخْتَلِسُ» [[2]](#footnote-2)**

نباش، همان کسی است که، نبش قبر می‌کند و کفن می‌دزدد، قدیم، این کار، خیلی مرسوم بوده است. طرار، یعنی جیب‌بر، دزدهای حرفه‌ای که جیب را در مراکز عمومی و کوچه و خیابان، می‌برند می‌گویند طرار.

آن کسانی که، در ملأعام، دزدی می‌کنند را، مختلس می‌گویند.

روایات دیگری نیز، در این باب وجود دارد؛

**عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ: «قَضَی أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع فِی رَجُلٍ اخْتَلَسَ ثَوْباً مِنَ السُّوقِ فَقَالُوا قَدْ سَرَقَ هَذَا الرَّجُلُ فَقَالَ إِنِّی لَا أَقْطَعُ فِی الدَّغَارَةِ الْمُعْلَنَةِ وَ لَکنْ أَقْطَعُ یدَ مَنْ یأْخُذُ ثُمَّ یخْفِی.» [[3]](#footnote-3)**

در روایت دیگری فرموده شده است؛

**عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: «لَیسَ عَلَی الَّذِی یسْتَلِبُ قَطْعٌ وَ لَیسَ عَلَی الَّذِی یطُرُّ الدَّرَاهِمَ مِنْ ثَوْبِ الرَّجُلِ قَطْعٌ.»[[4]](#footnote-4)**

«یستلب»، همان اختلاس است. این روایت، دقیقاً نقطه مقابل روایت منصور بن حازم است. آن می‌گفت؛ یقطع مطلقاً، این می‌گوید؛ «لیس علی الطرار قطع»، اینجا مطلقاً، قطع ید نمی‌شود.

این روایت، از نظر سند، اشکال دارد.

### قاعده تبدیل

نمی‌دانم؛ «ابان بن عثمان یا عبد الرحمان بن ابی عبد الله» از آن رجالی هستند که قاعده تبدیل، بر آن‌ها صدق بکند یا نه؟ قاعده‌ای در رجال، وجود دارد که؛ اگر شخصی در حدیث باشد که، در فهرست شیخ یا در مشیخه استبصار، نام او را گفته باشد، و سندی که در روایت است، ضعف داشته باشد، ولی آن سند مطلق شیخ در فهرست، سند صحیحی باشد و اسم آن شخص هم، در راوی‌های نزدیک به امام باشد، و ضعیف‌تر باشد، آن سند کلی، می‌آید جای این را می‌گیرد. به این قاعده، تعویض سند یا تبدیل سند می‌گویند. که مرحوم شهید صدر (ره)، آن را در فقهشان مطرح کرده‌اند، اما، چندان کسی به این قاعده، استدلال نمی‌کند.

### قول به تفصیل در این مسئله

پس درواقع، یک روایت می‌گفت؛ یقطع مطلقاً، دو روایت دیگر هم، می‌گوید؛ لا یقطع مطلقاً. اما طایفه سوم، افاده تفصیل می‌کند.

**عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: «أُتِی أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع بِطَرَّارٍ قَدْ طَرَّ دَرَاهِمَ مِنْ کمِّ رَجُلٍ قَالَ فَقَالَ إِنْ کانَ قَدْ طَرَّ مِنْ قَمِیصِهِ الْأَعْلَی لَمْ أَقْطَعْهُ وَ إِنْ کانَ طَرَّ مِنْ قَمِیصِهِ الدَّاخِلِ قَطَعْتُهُ.»[[5]](#footnote-5)**

برای طایفه سوم، که دلالت بر تفسیر می‌کند، سه سند وجود دارد، که در این سند، نوفلی است و او، محل بحث است. در یک سند دیگر، سهل بن زیاد و بعضی دیگرند که ضعیف به شمار می‌آیند. در سندی دیگر هم، باز آن سهل بن زیاد است. بنابراین، آن سندهایی که ذیل روایت آمده است، ضعیف هستند، سند اول هم، دو اشکال دارد؛ یکی ابراهیم بن هاشم و یکی نوفلی است. این سند علی بن ابراهیم عن ابیه عن النوفلی عن السکونی، از آن سندهایی است که، شاید در صدها روایت باشد و دو نقطه اشکال، در این سند هست؛ یکی ابراهیم بن هاشم است که پدر صاحب تفسیر علی بن ابراهیم است؛ ابراهیم بن هاشم، پدر صاحب تفسیر علی بن ابراهیم، توثیق خاصی در بابش وارد نشده است.

دیگری همان‌طور که گفته شد، نوفلی است که آن هم همین‌طور، این دو بزرگوار، علی‌رغم اینکه روایات زیادی نقل کردند و در اسناد روایات کثیرهای، واقع شده‌اند، توثیق خاصی ندارند. توثیق عام هم، از آن توثیق‌های شناخته‌شده، در اینجا نداریم.

### حل مشکل سندی این روایات

راه تصحیح در اینجا، چند راه است؛. یکی از راه‌هایی که با قیودی، قابل‌پذیرش است؛ همان است که آقای تبریزی، آن را می‌فرمودند؛ راوی، اگر از چهره‌های بسیار مشهور باشد، برای اینکه مدح تلقی بشود، همان کافی است. بر اساس اینکه، راوی‌ای که در چند هزار حدیث، اسمش آمده است، اگر به نقطه‌ای، اشکالی داشت، حتماً نقل می‌شد و اصولاً، آدم‌های شناخته‌شده، اشکالشان، زود آشکار می‌شود.

نوفلی، فرد معروفی است؛ اگر این قاعده را بپذیریم، آن روایت و صدها نوع از این روایت، که سند این‌چنینی دارد، موردقبول قرار می‌گیرد. راجع به سکونی، ولو اینکه، عامی هست اما؛ این روایت، سندش درمجموع، بنابراین قاعده، قابل‌قبول است.

### احتمالات در روایت سابق

در روایت سابق، دو احتمال وجود دارد؛ اعلی، ظاهر اولیه‌اش باشد که قمیص است و اعلی، صفت برای قمیص است. از لباس رو یا لباس زیر، آن وقت لباس رو، دو گونه جیب دارد؛ یک جیب ظاهر و یک جیب باطن دارد. چه جیب ظاهر، چه جیب باطن، مربوط به لباس رو است. آن قمیص سافل؛ یعنی آن پیراهنی که زیر پوشیده، برای آن هم، ممکن است جیب ظاهر و باطن وجود داشته باشد. این یک احتمال است؛ که اگر این احتمال باشد، با آنچه در فتاوای مشهور است، خیلی انطباق ندارد. برای اینکه آنچه، در فتاوای مشهور است، این است که از جیب او باشد یا از جیب سافل باشد، کار به لباس ندارد، که لباس اولی یا دومی باشد. اگر این باشد مفاد روایت، غیر از آنچه از فتاوای مشهور مستفاد است، خواهد بود.

این احتمال اول است. اما صاحب جواهر، احتمال داده است؛ که آن اعلی، مفعول است، اعلی، در اینجا صفت قمیص نیست، مفهوم طره است، یعنی؛ اگر از جیب رو، در لباس او دزدیده است، این احتمال، منطبق بر فتوای مشهور می‌شود.

### حل تعارض با قرائن درونی

در اصول، از آسان‌ترین جمع‌ها، این است که روایت سوم، بیاید تفصیل دهد. در اینجا نیز، بدین‌صورت است که؛ آن روایت که می‌گوید؛ یقطع مطلقاً،، به آنجایی که می‌گوید؛ ان کان من قمیصه الاعلی لم یقطع، با آن قید، تخصیص می‌خورد،

پس سه طایفه روایات داریم؛ اگر طبق قواعد، جلو بیاییم، طایفه سوم، صاحب جمع آن دو طایفه است و نتیجه می‌شود، تفصیلی که مشهور متأخرین می‌گویند. ظاهر متأخرین مثل خود حضرت امام، در تحریر و بسیاری از بزرگان، همین تفسیر را دارند و با روایت سوم، جمع می‌شود.

بنابراین، طایفه سوم به خاطر ضعفش، بنابر انظار عده‌ای از بزرگان، کنار می‌رود. در روایات طایفه اول که می‌گفت؛ یقطع، قرائنی در آن وجود دارد، که جمع را آسان می‌کند.

پس، خود طایفه اول و دوم، قرائن داخلیه‌ای دارد که، حل تعارض می‌کند؛ یکی از آن‌ها، قرینه تقابل است که می‌گوید؛ قطع می‌شود، ولی مختلس قطع نمی‌شود. یعنی؛ آنی که مختلس است با آنی که جیب‌بر است. تقابلی میان این دو، به ذهن می‌آید و فرقش این است که، مختلس آشکار است.

کاملاً به ذهن می‌آید که؛ در این روایات، بیان این مصادیق، از باب تعبد نیست، بلکه بر اساس ارجاع به آن شرایطی است که، پایه آن ریخته شده است. به لحاظ اینکه؛ در روایات دیگر، مرز را آشکار و مخفی بودن، در حرز بودن و در حرز نبودن، قرار داده است، انسان، مطمئن می‌شود؛ تعبدی در این مصادیق نیست. ملاک، همان حرز بودن و حرز نبودن است.

بنابراین، آنی که می‌گوید؛ قطع نمی‌شود، منظور جیب‌های آشکار است و آنی که می‌گوید؛ قطع می‌شود، آن جیبی است که حرز دارد.

### منظور از فتاوای متأخرین در این مسئله

گفتیم؛ ظاهر فتاوای مشهور، به خصوص در قدما، این است که؛ لا قطع، ولی بین متأخرین، معمولاً تفصیل قائل شده‌اند و همچنین، به نظر می‌آید؛ در همان فتاوای قدما، اگر کسی دقت کند، منظور از اینکه می‌گوید؛ قطع نمی‌شود، آن جیب‌های آشکار است. بعید است که اطلاق داشته باشد.

بنابراین، هم با قرینه روایت سکونی و هم، با تنقیح مناط، می‌توانیم مطمئن شویم به اینکه؛ تفصیل درست است. در متن تحریر هم، امام می‌فرمایند؛ میزان، صدق حرز است و پس از آن، تفصیل داده‌اند، آخرش می‌گویند؛ ملاک اصلی، این است که حرز باشد.

باید گفت؛ البته، هر جایی شبهه داشته باشیم؛ حرز هست یا نیست، آنجا قاعده دفع حدود به شبهات، مطرح خواهد شد و در اینجا، حد جاری نمی‌شود.

## جمع‌بندی

 و البته هر جایی شبهه داشته باشیم که حرز هست یا نیست، آنجا قاعده تدرع می‌گوید؛ حد صادق نیست، جاری نمی‌شود. این هم از این مسئله، بنابراین در جیب‌بری در حقیقت اگر بخواهیم نتیجه بگیریم این است که؛ جیب‌بری حکم تعبدی خاصی ندارد. اگر از جیبی باشد که صدق حرز می‌کند قطع ید است، با حفظ سایر شرایط اگر هم این‌جور نباشد قطع ید صادق نیست. بعضی مصادیق ثابت و روشن دارد، بعضی مصادیق هم دارد که به اختیار و برهان است و مصادیق مشتبهی هم دارد که با قاعده تدرع دفع می‌شود.

1. السرقة علی ضوء القرآن و السنة؛ ص: 176 [↑](#footnote-ref-1)
2. الکافی (ط - دار الحدیث)؛ ج 14، ص: 160 [↑](#footnote-ref-2)
3. الکافی (ط - الإسلامیة)؛ ج 7، ص: 226 [↑](#footnote-ref-3)
4. الکافی (ط - الإسلامیة)؛ ج 7، ص: 226 [↑](#footnote-ref-4)
5. الکافی (ط - الإسلامیة)؛ ج 7، ص: 226 [↑](#footnote-ref-5)